

#مدارس را تعطیل نکنید

جامعه پدیا
با اینکه سخنگوی وزارت آموزش و پرورش ۱۹ شهریورماه اعلام کرده بود که طرح برخی شایعات در خصوص فعالیت غیر حضوری مدارس از اساس کذب است و فعالیت آموزشی تمامی مدارس کشور از نخستین روز سال تحصیلی جدید با حضور دانش آموزان آغاز می‌شود، این روزها کارزاری از سوی مادران دانش آموزان و فعالان حقوق کودک تحت عنوان «اعتراض به تعطیلی مدارس» در حال امضاست که در آن از وزیر آموزش و پرورش خواسته شده به‌خاطر ناترازی‌های انرژی از تعطیلی مدارس خودداری کند، امضاکنندگان این کارزار با اشاره به تأثیرات منفی تعطیلی‌های مکرر مدارس به پهنانه کرونا و آلودگی هوا در سال‌های گذشته، آورده‌اند: «به یمن نهم‌پندشدن تعطیلی مدارس رتبه آموزشی ایران بین بیش از ۵۴ کشور از آخر چهارم شد.» حال با توجه به این نگرانی‌ها احساس می‌شود وزارت آموزش و پرورش بهتر است با توجه به آسیب‌شناسی‌های انجام‌شده از تأثیر تعطیلات مکرر مدارس ضمن شفاف‌سازی دقیق موضوع برای خانواده‌ها از برنامه‌های ویژه خود برای وضعیت فعالیت مراکز آموزشی در روزهای احتمالی آلودگی هوا، بازنگری‌ها و جبران ناترازی‌ها بگوید.

خبرخوان

معاون آموزش متوسطه وزارت آموزش و پرورش گفته بین **۴ تا ۵ میلیون جلد** از کتب درسی توزیع یا به واحدهای آموزشی ارسال شده‌است.

رئیس سازمان بهزیستی کشور گفته براساس پیش‌بینی‌ها، تا سال ۱۴۳۰ بیش از **۳۰ درصد جمعیت** کشور سالمند خواهند بود. این در حالی است که برای مواجهه با چنین موج جمعیتی، هنوز آمادگی کافی وجود ندارد.

رئیس کمیته امداد با **اشاره** به اینکه در حال حاضر **یک میلیون و ۷۰۰ هزار** **خبر** در طرح اکرام ایام و محسنتین مشارکت دارند، از حمایت ۲۰۴۴ میلیارد تومانی این خبرین از ایام تحت حمایت خبر داده‌است.

دادستان عمومی و انقلاب تهران با **اشاره** به کاشش **۱۷درصدی** **رؤف** جرائم در فضای مجازی از ابتدای سال جاری نسبت به سال گذشته گفته ۸۴۶ صفحه جعلی در فضای مجازی شناسایی و فیلتر شده‌اند.

آلودگی محله‌ها متفاوت است

درمانگران اعتیاد و مسددکاران اجتماعی عموماً معتقدند برای یک مصرف‌کننده، زمان دسترسی به مواد مخدر در تهران کمتر

اصل و شرح

دهه ۶۰هنوز می‌فروشد

درباره رونق نوستالژی بازی و بازار عجیب گذشته‌فروشی



جامعه امروز

فاطمه عسکری نیا | روزنامه‌نگار | «چه روز گاری داشتیم / برو و بیایی داشتیم / این همه غم نداشتیم / هیچ چیزی کم نداشتیم». گوش کردن به این شعر آن‌هم با آهنگ بچه‌های گوه آپ و صدای عبدالجبار کاتانی کافی است که ما را ببرد به سال‌های نه‌چندان دوری که در آن خبری از تکنولوژی‌های امروزی نبود؛ افرادی که زندگی دوباره در آن دوران تاریخی (اواخر دهه ۵۰ و دهه ۶۰ را در میان پیست‌های خاطره‌انگیزشان در فضای مجازی حسرت می‌کشند. یک روز با بشقاب‌های قدیمی و رنگ‌ورورفته مادر بزرگ خاطره‌بازی می‌کنند، یک روز با یختن استامبولی روی چراغ خوراک پزی فیتیل‌های آبی‌رنگ به یادگار مانده از آن دوران، یک روز گوشه‌هایی از فیلم مهمان مامان را با زیرنویسته خوش به حال دوره‌می‌های آن روزها منتشر می‌کنند و یک روز هم حسرت خوابیدن کنار هم در خانه مادر بزرگ را، حالا هم که چندوقتی است هوش مصنوعی به کمکشان آمده و هر چه اراده کنند از گذشته سریع‌ا در قالب فیلمی کوتاه تحویل‌شان می‌دهد.

از ۱۰دقیقه‌است. سرهنگ مجید مهری، رئیس اسبق پایگاه هفتم پلیس مبارزه با موادمخدر اما معتقد است این زمان را نباید به تمام محله‌های پایتخت تعمیم داد؛ چرا که آلودگی محله‌ها با هم متفاوت است. یعنی یک‌سری از محله‌ها به‌دلیل شرایط خاصی

و بی‌دغدغه‌شان پناه ببرند؛ البته خیلی هم پربیراه نمی‌گوید. به اعتقاد او، افراد از میانسالی به بعد رفته‌رفته تمایلات نوستالژی خواهانه‌شان کمتر می‌شود.

قدیماصفا داشت

قبل از اینکه موبایل‌ها عصای دست بشیرت شوند، نوستالژی‌بازی خلاصه می‌شد در کلکسیون‌های تمبر و پوِل و... اما از وقتی این گوشه‌ها همدم جدانشدنی زندگی مردم شدند، نوستالژی هم رنگ و بوی دیگری به‌خود گرفت. اصلاً انگار این گوشه‌ی‌ها، ماشین زمان شده‌اند؛ چنان با محتواهایشان غرق گذشته می‌شوید که حتی متوجه گذر زمان هم نمی‌شوید. نوستالژی‌بازها هر روز بیشتر و بیشتر می‌شوند و محتواهای تولیدی هم بیشتر و بیشتر. خیلی‌هایشان می‌گویند محال است در دهه ۶۰ زندگی کرده باشید و دلتان برای آن دوران تنگ نشود، ریش سفیدترها می‌گویند قدیم‌ها صفا داشت. عده‌ای شلوغی خانه‌ها و تعداد زیاد بچه‌های هر خانه، کوچ‌ه محله را سبب خاطره‌انگیز بودن آن روزها می‌دانند و عده‌ای هم معتقدند همدلی و همراهی مردم با هم در گذشته بیشتر بوده خلاصه اینکه پای درددل این جماعت که بنشینیم هر کدام دلیلی برای عشق‌بازی با گذشته‌های خود دارند.

بازار فروش نوستالژی

مرور خاطرات گذشته و نوستالژی‌بازی با آنها البته این روزها به همان اندازه که حال هر بیننده‌ای را با دیدن ویدئوها و محتواهای فضای مجازی خوب می‌کند، باعث رونق کسب‌وکارهایی هم در این زمینه شده‌است؛ مثلاً یکی از صفحات مشهور در فضای مجازی که از شیر مرغ تا جان آدمیزاد نوستالژی‌های قدیمی را دارد و امروز یکی از صفحات پربازدید در این حوزه است، اراده کند می‌تواند کمیاب‌ترین خاطره و نوستالژی را برای مخاطبانش زنده کند؛ از دوات و مرک‌ب‌های بلبکان گرفته تا دفترهای عرضه دولتی ۴۰پرگ و ۰عبرگ، حتی در سلاطش راهنمای نقاشی ارژنگ هم دارد، همان راهنمایی که نمره نقاشی خیلی‌هایمان مدیونش است یا حتی مازیک‌های ۷رنگ رنگین‌کمان! البته این صفحه تنها جایی نیست که این خاطره‌ها را می‌فروشد، خیلی از کافه‌های تهرانی برای جذب مشتری و دلنشین کردن فضایشان دست به دامن این نوستالژی‌ها شده‌اند، خرید و فروششان در فضای مجازی حسایی سکه است؛ خاطره‌هایی که گران فروخته می‌شود! البته این را هم بگوییم که خیلی از نوستالژی‌ها خریدنی نیست، مثل حس خانه قدیمی مادر بزرگ که این را هم برای علاقه‌مندان با ساخت هاسل‌ها در پایتخت و خیلی از شهرها ممکن کرده‌اند و کسب‌و کارهای تازه در این بخش شکل گرفته یا کرسی‌سازها، مستکان‌های سال‌های اخیر حسایی سرشان شلوغ است.

این عکس را منتشر کرده و زیرش نوشته بود: «این وضعیت کتر بنگ یکی از پروازهای داخلی است که هزینه بلیت هر صندلی حدود ۵/۵میلیون تومنه. کیفیت و محتوای وعده‌ای که درنظر گرفتن رو اصلا کار ندارم. اینکه نتونی

بلیت هواپیما ۵/۵میلیون غذا ۱۰۰ هزار تومان



حتی به پاکس قوایی با برنر دایرلاین طراحی کنی و تو ظرفی که درشو پاکش پول بستی از مسافر پذیرایی کنی. اوج کج سیلفگیه.» چند روز پیش هم مسافر دیگری عکسی تقریباً مشابه منتشر کرده و نوشته بود: «برای برنر دوهواپیمایی

خودتون احترام قائل بشید و چنین غذای بی کیفیت و سطحی رودست مسافر دیدید. چطور بلیت هواپیما ماه‌به‌ماه گرون میشه ولی هیچ ارگانی نیست به غذای هواپیمایی‌ها نظارت کنه که اینقدر به مسافر بی احترامی می‌کنن.»

آموزش با جادوی نقاشی

روایت معلم دهه هشتادی که با نقاشی، رنگ و لعاب جدیدی به کلاس‌های درس بخشیده است

گزارش

لیلا شریف | روزنامه‌نگار | آن روزی که وارد کلاس درس شد، نمی‌دانستست با نقش‌زدن آرزوهای شاگردانش، قرار است به‌عنوان یک معلم خاص و متفاوت معروف شود. امیر بیات، معلم دهه هشتادی اهل اراک است که عشق را چاشنی کارش کرد و به جای اینکه در تله تدریس بدون خلاقیت بیفتد، از همان اول نشان داد که او قرار نیست یکی مانند بقیه باشد؛ طراحی از چهره شاگردانش در لباس آرزوهایشان، همان خصلتی است

مسیر متفاوت معلم دهه هشتادی

از همان روز اول که پایش به دانشگاه فرهنگیان باز شد، دلش روشن بود که این شغلش را به‌شاید تبدیل به یک کار تکراری و روزمره نخواهد شد، اما نمی‌دانست که دست‌روزگار قرار است با تکیه بر هنر نقاشی، او را از دیگر معلم‌ها جدا کند. شبکه‌های اجتماعی پر شده است از نقاشی‌های خلاقانه او؛ از شاگردانش، وقتی از نقطه شروع کارش می‌پرسیم، توضیح می‌دهد: «من اهل اراکم و دانشگاه فرهنگیان درس خواندم. بعد از اینکه درسم تمام شد، معلم یک مدرسه در منطقه مهاجران اطراف شهرستان شازند شدم.» متولد سال ۱۳۸۰ست و قبل از اینکه راهی مدرسه شود، هم‌زمان با کلاس‌های دانشگاه، نقاشی را به شکل خودآموز شروع کرد تا به گفته خودش، ذهنش را از مشکلات دور کند؛ هنری که اکنون نتنها برای او نجات‌بخش است، بلکه برای بچه‌های مدرسه هم حکم درچه‌ای رو به امید را دارد: «ماجرای این نقاشی‌ها از روزی شروع شد که زنگ هنر، چهره یکی از بچه‌ها را کشیدم؛ آنقدر ذوق کرد که با خودم گفتم این کار را تکرار کنم.»

دیوار آرزوها با چهره دانش‌آموزان

شور جوانی امیر بیات، محدود به خط‌کشی‌های معمول نم‌اند؛ او کلاس‌های درس خود را با نقاشی آرزوی شاگردانش زده؛ تا جایی که دیوار آرزوها به همان گوشه امن و البته متفاوت کلاس او در مدرسه رجایی منطقه مهاجران تبدیل شد. از نقطه شروع تا پایان طراحی چهره دانش‌آموزان در لباس شغل‌هایی که دوست دارند، نزدیک به ۴ ساعت زمان لازم است؛ به همین دلیل او از خلوت رنگ‌های تفریح و زمان حضور در خانه استفاده می‌کند تا نقاشی چهره شاگردانش را در شادترین حالت تحویل دهد. هر چند تلاش می‌کند که چهره تمام شاگردانش را تا پایان سال تحصیلی طراحی کند، اما برای انتخاب دانش‌آموزان ملاک و معیار خاص خود را دارد: «این نقاشی‌ها حکم جایزه خیلی خاص برای بچه‌ها را دارد، سبک کلاس من به این صورت است که به‌خاطر نمره بین بچه‌ها تفاوتی نمی‌گذارم، اما برای نقاشی کشیدن، معمولاً بچه‌هایی را انتخاب می‌کنم که در مسیر تربیت یک کاری کرده باشند یا کار اشتباهی را اصلاح کنند. همین باعث شده که بچه‌ها نقاشی‌ها را خیلی دوست داشته باشند و قاب کنند.»

نقش فردوسی و سعدی روی تخته سیاه

استفاده از هنر برای نزدیک‌تر شدن به دانش‌آموزان، محدود به طراحی چهره نیست و هنگام حرف‌زدن از بزرگان ادبیات کشور، نوبت به هم‌نشینی تخته سیاه و گچ سفید می‌رسد تا یاد بزرگانی همچون فردوسی و سعدی را در ذهن شاگردان بازگوش حک کنند. کشیدن چهره فردوسی با آن خط و خطوط دقیق ردایش، کار آسانی نیست، اما عشق به بچه‌ها باعث می‌شود که معلم دهه هشتادی، ع‌ساعت بعد از پایان کلاس زمان بگذارد تا تخته سیاه کلاس را برای روز بعد آماده کند: «بعضی وقت‌ها که درس مربوط است به چهره‌های خاص و افتخارات ایران، از تخته سیاه استفاده می‌کنم؛ مثلاً در کلاس دوم، درسی درباره فردوسی داریم که من وقتی به این درس می‌رسم، روی تخته‌سیاه نقاشی می‌کنم تا فردوسی در خاطر بچه‌ها بماند. موقع درس آزاد هم من سعدی را انتخاب کردم و برای بچه‌ها کشیدم.» تلاش امیر بیات برای رقم‌زدن یک کلاس درس متفاوت در شهری که از امکانات چندانی برخوردار نیست، نشانی از امید به بهبود است و در شرایطی که کمتر کسی برای ساختن تلاش می‌کند، او پرچمدار ایده‌ای شده است که تا پیش از این ردی در نظام آموزشی نداشت.

هشتگ روز

به احترام کارگران رختشویخانه بیمارستان

قرار است هر شبه در این ستون درباره کسانی بنویسیم که کمتر کسی حواشش به آنهاست؛ زنان و مردانی که در گوشه و کنار این شهر، بی‌ادعا قسمی در راه بهبود زندگی در کشور برمی‌دارند اما چون رده شغلی آنها جزو خدماتی‌های پایین‌دست است، کسی آنها را انطور که باید درست نمی‌بیند. نمونه‌اش همین کارگران شست‌وشوی ملحفه‌ها، پتوها و روتختی‌های بیمارستانی است که عنوان شغلی مشخصی هم ندارند. هر روز صبح کارشان را از کف رختشویخانه بیمارستان آغاز می‌کنند و دانه به دانه اجزای یک تخت بیمارستانی را می‌شویند و ضدعفونی می‌کنند و به بیمار بعدی تحویل می‌دهند اما کمتر کسی حواشش به کار مهم آنهاست.

زهرافتحی، زنی است که ۲۸سال در یکی از بیمارستان‌های دولتی تهران به این کار مشغول است. می‌گوید عنوان شغلی‌اش کارگر ساده است اما دست‌های پرلک و ازگرافته‌اش، چیز دیگری می‌گویند: «درسته که ماشین می‌شوره اما ما داریم در تماس زیاد با مواد شوینده به‌خصوص ضدعفونی‌کننده‌های قوی هستیم، هر قدر هم رعایت کنیم و دستکش دستمان باشد، باز یک جا‌هایی از دستمان در می‌رود.» کمرش به‌خاطر روی پا ایستادن زیاد و بلند کردن ملحفه‌های سنگین درد می‌کند، ۱۳بار عمل تنگی نخاع انجام داده و پاهایش واریس شدید دارد اما می‌گوید راضی است به رضای خدای «حقوقم که، ۱۷میلیون می‌گیرم اما برکت می‌کنه، ۱۳ دختر که با همین حقوق شوهر داده و همه هم زندگی‌های موفق و خوبی دارن اما خسته‌ام، بدنم نمی‌کشه هر روز این راه رو برم و بیام.»

در میان هیاهوی اورژانس، اتاق عمل، بخش و رفت‌وآمد پزشکان و بیماران و همراهان مریض، آنها مثل یک حرف اضافه می‌مانند که حضورشان میان ده‌ها کلمه اصلی دیده نمی‌شود: «توی همه این سال‌ها که برای تعویض ملحفه‌ها می‌ریم و می‌ایم شاید به عدد انگشتان به دست کسی ما رو دیده باشه و از ما تشکر کنه. درحالی‌که بالاخره اگه این ملحفه‌ها عوض نشن، می‌تونن ناقل چندین بیماری باشن. برای ما به تشکر هم کافیه. ای کاش ما رو هم مثل پزشکان و پرستاران ببینن.»